

نگاه نمادین به زن در شعر معاصر فلسطین

عزت ملاابراهیمی*، زینب نریمانی**، نازی قنبری***

چکیده: در نظر شاعران معاصر فلسطینی خاک وطن اشغالی به مثابه دلبری است با بی‌نهایت نام‌های فریبنده و زیبا. شاعر برای دست یافتن به محبوب خود [وطن] از روزنه خیال وارد می‌شود و نگاه ویژه و متفاوتی به آن دارد. پس از وقوع حوادث سخت و بحرانی فلسطین که با اشغال این سرزمین در ۱۹۴۸ به اوج خود رسید، شاعر از «زن» به عنوان نمادی برای بیان احساس و شدت دل‌بستگی خود به وطن بهره جست. از این رو برای برانگیختن شور حماسه و ایثار در کالبد بی‌جان هموطنانش، میهن اشغالی خود را به زیبارویی دربند تشبیه می‌کرد که جوانان وطن برای آزادی او از بذل جان دریغ نورزیده‌اند. مسلماً جنیست شعرای فلسطینی در کیفیت بهره‌گیری از این نماد و نوع نگرش و تفکر آنان بی‌تأثیر نبوده است. نگارندگان در این پژوهش کوشیده‌اند تا به جستجوی نگاه نمادین شعرای فلسطینی به زن، از خلال آثار و اندیشه‌های دو تن از شاعران برجسته این سرزمین یعنی فدوی طوقان و ابوسلمی بپردازند.

واژه‌های کلیدی: زن، وطن، نماد، فلسطین، اشغال.

مقدمه

مسلماً ادبیات هر ملتی در هر برهه‌ای از زمان بیانگر آلام و آرزوهای مردم آن جامعه است. شعر معاصر فلسطین نیز از دیرباز چنین رسالتی را بر دوش داشت و همگام با احاد مختلف جامعه در سخت‌ترین شرایطی که آکنده از یأس و نومییدی بود، به بیان احساسات، آلام و اندیشه‌های آنان می‌پرداخت. نگاه شاعران فلسطینی به زن از مهمترین رویکردهای ادبی معاصر به شمار می‌آید که تحت تأثیر مستقیم اوضاع سیاسی و اجتماعی این سرزمین قرار داشت. برای تبیین هر چه بهتر این

mbrahim@ut.ac.ir
narimani1388@yahoo.com
n.ghanbari@yahoo.com

* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران
*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۶/۰۲

مفهوم نخست باید به بررسی ابعاد مهمترین تحول سیاسی فلسطین، یعنی اشغال آن در سال ۱۹۴۸ بپردازیم که تأثیر به‌سزایی در روند و جهت‌گیری ادبیات معاصر این کشور داشته است.

در سال ۱۹۴۸ رژیم اشغالگر صهیونیستی پا به عرصه وجود نهاد که ایادی استعمار آن را برای حفظ منافع خود در منطقه خاورمیانه بوجود آورده بودند. نسلی که پس از این حادثه در فلسطین یا پیرامون مسأله فلسطین شعر سرود، نسلی است که باید آن را «نسل شکست» نامید. شعر شاعران فلسطینی در این برهه از زمان آهنگی حزن‌آلود و رمانتیک داشت که تقریباً همه روزنه‌های امید و رهایی برای شاعر به پایان رسیده بود (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۵۹: ۲۰۶). همانطور که در شعر شعرای بزرگ آن روزگار چون فدوی طوقان و ابوسلمی می‌بینیم، همه چیز در هاله‌ای از یأس و نومیدی فرو رفته است. آوارگی، تبعید، کشتارهای دسته‌جمعی همچون حادثه تأسف‌انگیز دیرپاسین، ویرانی و تاراج، غارت و ترور، بیکاری و فقر، ناامیدی و رنج، اقامت اجباری، سرکوب آزادی‌های فردی و اجتماعی و دیگر نابسامانی‌هایی که فلسطینیان در داخل و خارج سرزمین‌های اشغالی با آن مواجه بودند، سبب شد تا مضامین شعر معاصر فلسطین نیز پس از اشغال در این راستا سوق داده شود (ملابراهیمی، بازتاب حادثه اشغال در شعر زنان فلسطینی، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

شاید پدیده اشغال به رنم صدمه‌های روحی و جسمی جبران‌ناپذیر، اولین حادثه‌ای باشد که بتوان آن‌را نقطه عطفی در تحول روند ادبیات معاصر جهان عرب دانست. چه، این فاجعه خط فاصلی میان دوره اطمینان و آرامش نسبی و دوره یأس فزاینده، شک عمیق و اضطراب فراگیر محسوب می‌شود (جیوسی، ۱۹۹۷: ۴۴). حادثه اشغال، جهان عرب را از خواب غفلت بیدار ساخت و افزون بر درک ناتوانی رژیم‌های حاکم و سرسپرده عربی، جانی تازه‌ای در کالبد بی‌رمق آنان دمید.

به تدریج با وقوع حوادث امیدبخشی در جهان عرب شور و نشاط تازه‌ای در میان شاعران فلسطینی پدید آمد. پس از حمله سه‌جانبه کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه به مصر در ۱۹۵۶ و به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر که در میان فلسطینیان به عنوان «قهرمان رهایی‌بخش عرب» قابل ستایش و احترام بود، اندکی از یأس و نومیدی فلسطینیان کاسته شد و از آن پس جلوه‌های مقاومت و پایداری بیش از گذشته در اشعار شعرای این دیار خودنمایی کرد. آنان جمال عبدالناصر را سمبل مقاومت و پایداری یافتند که می‌توانست آینده‌ای درخشان را برای آنان ترسیم کند و رویای پیروزی و بازگشت به «وطن» به دست وی تحقق یابد (ملابراهیمی، بازتاب حادثه اشغال، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

بعدها با اعلام جمهوری متحد عربی در ۱۹۵۸ و اتحاد مصر و سوریه و نیز با تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ۱۹۶۴ به عنوان تنها نماینده قانونی ملت فلسطین، امید به رهایی وطن از چنگال استعمارگران و سودای بازگشت به میهن بیش از گذشته در اشعار شاعران معاصر تجلی یافت. هر چند در این میان رویدادهای ناگواری چون سرکوب انقلاب عراق در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ و گسسته شدن وحدت مصر و سوریه در جهان عرب به وقوع پیوست (ملاابراهیمی، گاهشمار، ۱۳۸۹: ۶۸ و ۷۱)، اما تا زمانی که جمال عبدالناصر ندای رهایی فلسطین را سر می‌دهد، حس و شور و اشتیاق بازگشت به وطن در آثار شاعران فلسطینی به گونه‌ای ملموس‌تر و پررنگ‌تر خودنمایی می‌کند. از آن پس شعری که پیش‌تر در اشعار خود تصویری از ظلم، آوارگی و درماندگی ارایه می‌کردند، اینک از امید به آینده‌ای روشن سخن به میان آوردند (همان، بازتاب، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

آغاز جنگ چریکی و عملیات مسلحانه فلسطینیان در سال ۱۹۶۵ نقطه عطفی در تاریخ معاصر این کشور به شمار می‌آید (همان، گاهشمار، ۱۳۸۹: ۷۱) که جانی تازه در کالبد آوارگان این مرز و بوم دمید. شاعران و ادیبان فلسطینی نیز این رخداد ملی را به فال نیک گرفتند و همگام با مجاهدان وطن به دفاع از آرمان‌های میهن اشغالی خود پرداختند. در این گیرودار نسلی پا به عرصه مبارزه و تفکر نهاد که در چشم‌انداز او همه چیز با نسل پیشین متفاوت بود. محمود درویش، توفیق زیاد و سمیح قاسم شاعران این نسل‌اند.

اما آنان به دلیل فضای سیاسی حاکم بر فلسطین اشغالی، مجال وسیعی برای توصیف وضعیت اسفبار جامعه و بیان ظلم و تجاوز دشمن صهیونیستی نداشتند. از این رو برای بیان اهداف خود به استفاده از رمز و نماد روی آوردند. از جمله نمادهایی که کاربرد فراوانی در ادبیات معاصر فلسطین داشت، بهره‌گیری از نماد «زن» برای وطن اشغالی بود. آنان گاه میهن خود را همچون مادری می‌دیدند که در آغوش گرم و پرمهرش بالیده‌اند و گاه به سان محبوبه‌ای دلفریب که از هجران و دوری او غمگین‌اند (همان، تأثیر جنگ شش روزه، ۱۳۸۶: ۱۱۲). به رغم آن که پژوهشگران معاصر فراوان به بررسی شعر فلسطین از زوایای مختلف پرداخته‌اند، اما کمتر در نوشته‌های آنان از نگاه نمادین به زن سخن رفته است. لذا در این نوشتار به بررسی نگاه شعری فلسطینی به زن، در شرایط سیاسی و اجتماعی مختلف پرداخته و کوشیده‌ایم تا پاسخ سؤال‌های زیر را به دست آوریم:

۱- شعری فلسطینی از چه زمانی زن را به عنوان نمادی برای وطن اشغالی برگزیدند؟

۲- نوع نگرش و طرز تفکر آنان در این راستا چگونه بود؟

۳- آیا جنسیت شعرا تأثیری در چگونگی استفاده آنان از این نماد داشته است؟

مقاله حاضر با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی به واکاوی نگرش شعرای فلسطینی به زن پرداخته و در این پژوهش از سرودهای دو شاعر نامور این دیار یعنی فدوی طوقان و ابوسلمی بهره برده است.

نگاه نمادین به زن در شعر فدوی طوقان

فدوی عبدالفتاح طوقان شاعر پرآوازه فلسطینی است که به سال ۱۹۱۷ در نابلس و در خانواده‌ای ادیب و مبارز دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸ در زادگاهش سپری کرد. هر چند تا مدتی از ادامه تحصیل محروم ماند، اما آشنایی با معلم دلسوز و همراز دوره ابتدایی، افق روشن و نویدبخشی را پیش رویش ترسیم کرد. به تشویق معلم و برادرش، ابراهیم که از همان ابتدا به نبوغ و استعدادهای فطری فدوی پی برده بود، در خانه به مطالعه و کسب دانش پرداخت. در ۱۹۴۲ چندی در آموزشکده انگلیسی نابلس تحصیل کرد و در ۱۹۶۲ در دانشگاه انگلیسی آکسفورد آموخته‌های خویش را کمال بخشید. اقامت وی در انگلیس تا ۱۹۷۴ به درازا کشید. سپس به میهنش بازگشت و همچنان به فتح قله‌های علم و دانش و گام نهادن در مسیر ترقی و کمال مشغول بود. وی به دریافت جوایز ادبی متعددی نائل شد که جایزه ادبی شورای فرهنگی ایتالیا در ۱۹۷۸؛ جایزه شعر اتحادیه نویسندگان اردن در ۱۹۸۳؛ نشان فرهنگ و هنر بیت المقدس در ۱۹۹۰ و جایزه ادبی دولت امارات متحده عربی در همان سال، از آن جمله‌اند. وی در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۳ در زادگاهش دیده از جهان فرو بست و در همان‌جا مدفون شد (ملاابراهیمی، گاهشمار، ۱۳۸۹: ۴۳۱).

از این شاعر نامور فلسطینی آثار ادبی متعددی به جا مانده که عبارتند از: *أخی إبراهيم* (یافا، المكتبة العصرية، ۱۹۴۶)؛ *أعطنا حياً* (بیروت، دارالآداب، ۱۹۶۰)؛ *أمام الباب المغلق* (عکا، دارالجليل، ۱۹۶۸)؛ *تموز و النشيد الآخر* (امان، دارالشروق، ۱۹۸۷)؛ *رحلة جبلية* رحلة صعبة (بیروت، دار الشروق، ۱۹۸۸)؛ *على قمة الدنيا وحيدا* (بیروت، دارالآداب، ۱۹۷۳)؛ *قصاصد سياسيه* (عکا، دارالأسوار، ۱۹۸۰)؛ *كابوس الليل و النهار* (بیروت، دارالآداب، ۱۹۷۴)؛ *الليل و الفرسان* (بیروت، دارالآداب، ۱۹۶۹)؛ *وجدتها* (بیروت، دارالآداب، ۱۹۶۰)؛ *وحدی مع الأيام* (قاهره، لجنة النشر الجامعيين، ۱۹۵۲).

فدوی با سرودن اشعاری لطیف و دلنشین، احساسات پاک خود و هموطنانش را در برابر فاجعه دردناک فلسطین به تصویر کشید و به عنوان یک شاعر زن به خوبی توانست آلام و آرمان‌های ملتش را با نغمه و نوایی حزن‌انگیز به گوش جهانیان برساند. او به تدریج در زمره شعرای برجسته مقاومت جای گرفت و از این رهگذر به جایگاه ادبی ارزنده‌ای در سراسر دنیا دست یافت. نگرش فدوی به زن به گونه‌های متفاوتی جلوه‌گر است. شاعر برای برانگیختن روحیه حماسه و غیرت در جان هموطنانش، تصاویر مختلف زنانه را برمی‌گزیند. گاه وطن را هم‌چون آغوش پرمهر مادری می‌داند که فرزندان خسته و رنجور خود را عاشقانه در آغوش می‌کشد. وی در قصیده «إلی الوجه الذی فی التیه» خطاب به فرزندان وطنش این‌گونه می‌سراید (الأعمال الشعریه الکامله، ۱۹۹۳: ۴۱۲):

إِفْتَحِي صَدْرَكَ يَا أَرْضَ الْجُدُودِ

إِفْتَحِي صَدْرَ الْأُمُومَةِ

وَ احْضِنِيهَا فَالْقَرَابِينَ غَوَالِي

(ای سرزمین نیاکانم سینه‌ات را بگشا. سینه مادرانه‌ات را بگشا و او را در آغوش گیر که جان باختگان

در راه وطن گرانمایند.)

شاعر در چکامه «خمس أغنيات للفدائين» برخی اوصاف زنانه را به وطن نسبت می‌دهد. او میهن خود را به زنی تشبیه می‌کند که از رهگذر ظلم و بیداد اشغالگران، دردی جانکاه چون درد زایمان او را در رنج افکنده است (اللیل و الفرسان، ۱۹۵۴: ۲۱۷):

الرَّيْحُ تَنْقِلُ اللَّقَاحَ

وَ أَرْضاً تَهْزُهَا فِي اللَّيْلِ

رَعَشَةَ الْمُخَاضِ

(باد موجبات لقاح وطن را فراهم می‌آورد و درد زایمان شبانه این سرزمین را به خروش و می‌دارد.)

شاعر در قصیده دیگری به نام «نداء الارض» وطن را هم‌چون دامن پرمهر مادر، مربی و

پرورش‌دهنده انسان‌ها می‌داند (الأعمال الشعریه الکامله، ۱۹۹۳: ۱۲۰):

تَمَثَّلْ أَرْضاً نَمَتَهُ وَ غَدَّتَهُ

مِنْ صَدْرِهَا الثَّرَّ شَيْخَاً وَ طِفْلاً

(او سرزمینی را به یاد می‌آورد که از سینه پربارش در کودکی و پیری غذایش داده و بزرگش

کرده است.)

۱۰۰ زن در فرهنگ و هنر، دوره ۳، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۰

از این رو در قصیده «عاشق موته» ابراز امیدواری می‌کند تا به همت غیور مردان کشورش، دستان مهربان مادر [وطن اشغالی] از بند دژخیمان آزاد گردد و صمیمانه فرزندانش را گرد خود آورد (وحدی مع‌الآیام، ۱۹۵۷: ۴۵):

سَتَرْدُ إِبْنَهَا الْأَوْطَانَ
سَتَرْدُهُ لِقَلْبِهَا الْحَيِّ الْعَتِيقِ

(وطن فرزندش را باز پس می‌گیرد. او را برای قلب زنده و ارزنده‌اش باز پس می‌گیرد.)
در آن صورت شاعر و دیگر هموطنانش در سایه پرمهر مادر [وطن] می‌بالند و می‌آرامند (اللیل و الفرسان، ۱۹۵۴: ۹۴-۹۵):

كفانى أُمُوتُ عَلَيَّ أَرْضِيهَا
وَأَدْفِنُ فِيهَا
وَتَحْتَ ثَرَاهَا أَذُوبُ وَ أَفْنِي
وَأَبْعَثُ عُشْبًا عَلَيَّ أَرْضِيهَا
وَأَبْعَثُ زَهْرَةً
تَعِيثُ بِهَا كَفُّ طِفْلٍ نَمْتَهُ بِلَادِي
كفانى أَظِلُّ بِحِضْنِ بِلَادِي
تُرَابًا وَ عُشْبًا وَ زَهْرَةً

(مرا بس که در خاک وطن بمیرم و در آن مدفون شوم. زیر خاکش ذوب و فانی گرددم. آن‌گاه چون گیاهی از دل خاک سر بر آورم، شکوفه دهم و دست کودکان میهنم آن‌را از شاخه برچیند. همین بس که در دامنش بیارامم، خاک باشم، گیاه و شکوفه باشم.)

فدوی در برخی از سروده‌هایش وطن اشغالی را به زیبارویی در بند تشبیه می‌کند و از جوانان غیور کشورش برای آزادی او استمداد می‌جوید. شاعر برای برانگیختن غیرت هموطنانش گاه از داستان‌های تاریخی عاشقانه مدد می‌گیرد و معشوقه این داستان‌ها را نماد سرزمین فلسطین قرار می‌دهد. در این راستا می‌توان به قصیده «کوابیس اللیل و النهار» او اشاره کرد (الأعمال الشعرية الكاملة، ۱۹۹۳: ۴۵۲-۴۵۳):

عَتْرَةُ الْعَبْسِيِّ يُنَادِي مِنْ خَلْفِ السُّورِ
يَا عَيْلُ تَزَوَّجَكَ الْغُرَبَاءُ وَ إِنِّي الْعَاشِقُ

نگاه نمادین به زن در شعر معاصر فلسطین ۱۰۱

(عنتره عیسی از پشت دیوار ندا سر می‌دهد: ای عبله! غریبه‌ها با تو وصلت کردند، در حالی که من عاشق و پاک‌باخته توام.)

در نظر فدوی «عبله» نماد سرزمین فلسطین و «عنتره» نماد صاحبان اصلی آن است؛ سرزمینی که از دست صاحبان اصلی خود جدا گشته و در فراچنگ دیگران قرار گرفته است. شاعر وطن خود را به سان «عبله» می‌داند که فرزندان میهنش از این‌که اشغالگران صدای «عبله» را بشنوند یا او را ببینند، به خروش در می‌آیند. شاعر فرصت را غنیمت می‌شمارد و در ادامه قصیده با سوز و گداز زائدا لوصفی به بیان گوشه‌هایی از غم و اندوه بی‌پایان هموطنانش در بندش می‌پردازد:

يا أختی عَطَى مَوْتِـانَا
وَ أُخْجِلِي أُخْتِی عَارِیةً
وَ الْجَارَةَ عَارِیةً حَتَّى الْأَشْجَارِ
تُهْرَوِلُ أُخْتِی مَدْعُورَةً: الْجُنْدُ الْجُنْدُ
عَبَّی وَ إِخْتِی فِی أَى مَكَانِ

(خواهرم! بدن اجسادمان را بیوشان. شرم کن خواهرم! همسایگان و حتی درختان همگی عریانند. خواهرم شتابان و ترسان می‌دود و فریاد می‌زند: سربازان، سربازان آمدند. مرا در جای امنی پنهان ساز.)

شاعر در ابیات دیگری با تلمیح به حوادث متعدد تاریخی به بیان مشکلات گوناگون هموطنانش می‌پردازد. در این میان می‌توان به قصیده «آهات امام شُباک التصاریح» اشاره کرد که در آن معتصم، خلیفه عباسی با شنیدن فریاد استغاثه زنی، کمر به فتح عموریه بست. شاعر با بهره‌گیری از این نماد فریاد دادخواهی زنان مظلوم فلسطینی را به گوش دولتمردان عرب می‌رساند و برای آزادسازی وطنش از آنان یاری می‌طلبد (همان، ۴۰۸):

أهْ وَامْعَتَصِمَا
أهْ یا ثَارَ الْعَشِیرَةِ
کُلُّ ما أَمْلِکُ الْیَوْمَ انْتِظَارٌ.....

(آه ای معتصم! آه ای انتقام‌جوی قبیله! تمام دارایی‌ام امروز چشم‌انتظاری است...)

وی در قصیده دیگری به بیان ماجرای «لیلی عقیفه» می‌پردازد که در راه انتقال به قبیله همسرش به اسارت درآمد و دست یاری به سوی پسر عمویش «براق بن روحان» دراز کرد (همان، ۶۳):

لَيْتَ لِلْبُرَاقِ عَيْنًا فَتَرَى
مَا أَلْقَى مِنْ بَلَاءٍ وَ عَنَا

(ای کاش براق می‌توانست درد و رنجی را که من با آن مواجه‌ام ببیند.)

زبان شعرهای فدوی طوقان ساده، عاطفی و دارای لطافت زنانه، مادرانه و خواهرانه است و آهنگی آرام و حزن‌انگیز دارد. این ویژگی‌ها در جامه‌ای اندوهگین سرشار از آرزو، مناجات و امید به آینده‌ای روشن خودنمایی می‌کند. شاعر با بیان تصاویر خیالی و بهره‌گیری از اوصاف و عواطف زنانه در صدد است تا روحیه آزادیخواهی را در اذهان هموطنانش برانگیزد و آنان را به مقاومت بیشتر فرا خواند. در این باره می‌توان به قصیده «إلى الوجه الذى ضاع فى التيه» اشاره کرد (همان، ۴۱۳):

لَا تَطْرُقُ فِي قَلْبِ الْمَدِينَةِ

غَيْرُ دَقَاتِ النَّعَالِ الدَّمَوِيِّ

تَحْتَهُ تَنْكِمِشُ الْقُدْسُ كَعَذْرَاءٍ سَبِيَّةٍ

(در دل شهر جز صدای کوبش کفش‌های خونین نمی‌آید و در زیر آن چکمه‌ها، قدس چون

دوشیزه‌ای دربند به خود می‌پیچد.)

شاعر در قصیده دیگری با عنوان «رقیه» که نمادی از زنان آواره فلسطینی است، به بیان مشکلات جانکاه پناهندگان می‌پردازد؛ آنانی که به یک‌باره از خانه و کاشانه خود رانده شده و در مسیر حرکت‌شان برای یافتن سرپناهی با مشکلات طاقت فرسایی دست و پنجه نرم کرده‌اند. شاعر «رقیه» را نمادی از هزاران زن و کودک آواره فلسطینی می‌داند که در اثر تجاوز اشغالگران صهیونیستی در شرایط ناگواری به سر می‌برند. این قصیده از بهترین نمونه‌هایی است که در آن ترس، سرگردانی، گرسنگی، ذلت، مرگ تدریجی، درد و رنج، فراموشی، خیانت و عظمت از دست رفته فلسطین به بهترین وجه ترسیم شده است. وی در این قصیده صحنه‌های تأثیربرانگیزی از زندگی زنان آواره را به تصویر می‌کشد و خواننده را با چشمه‌ای لبریز از احساسات انسانی روبرو می‌سازد (اللیل و الفرسان، ۱۹۵۴: ۱۱۳-۱۱۴):

وَ فِي وَحْشَةِ اللَّيْلِ، لَيْلِ الْمَوَاجِعِ، لَيْلِ الْمَوَاجِدِ، لَيْلِ الْهُمُومِ

وَ لِلرَّيْحِ وَلَوْلَةِ فِي الشَّعَابِ وَ لِلرَّعْدِ جَلْجَلَةٌ فِي الْغُيُومِ

نگاه نمادین به زن در شعر معاصر فلسطین ۱۰۳

هُنَاكَ تَحْتَ الضَّبَابِ الْمَسْفَى وَالْأَرْضُ غَرَقِي بِدَفْقِ الْمَطَرِ
هُنَاكَ ضَمَّ رُقِيَةَ كَهْفٍ رَغِيبٌ عَمِيقٌ كَجُرْحِ الْقَدَرِ
تَدْوُرُ بِهِ لَفَحَاتُ الصَّقِيعِ فَيَوْشَكُ يَصْطُكُ حَتَّى الصَّخْرِ
وَتَجْمِدُ حَتَّى غُرُوقِ الْحَيَاةِ وَيُطْفَأُ فِيهَا الدَّمُ الْمُسْتَعْرِ
رُقِيَّةُ يَا قِصَّةً مِنْ مَآسِي الْحَمَى سَطَرَتَهَا أَكْفُ الْغَيْرِ
وَيَا صُورَةَ مِنْ رُسُومِ التَّشْرِيدِ وَالذُّلِّ وَالصَّدَاعَاتِ الْأَخْرِ
طَنَى الْقُرُفَ فَانطَرَحَتْ هَيْكَلًا شَقِيًّا الظَّلَالِ شَقِيًّا الصُّوَرِ

(و در تنهایی شب، شب دردها، شب دلواپسی‌ها، شب غم‌ها، باد در میان درّه‌ها زوزه می‌کشید و رعد و برق در میان ابرها می‌غرید. آن‌جا زیر مه شدید، زمین پر از ریزش باران است و غاری فراخ چون زخم قضا و قدر، رقیه را در خود جای داده است. سوز و سرمایی شدید در آن‌جا جریان دارد. نزدیک است صخره‌ها بر اثر سرما به لرزه درآیند. همه چیز حتی رگ‌های حیات خشک می‌شوند و خون برافروخته فروکش می‌کند. رقیه! ای داستانی از تراژدی سوزانی که دستان بیگانه آن‌را نگاشت و ای تصویری از نشانه‌های آوارگی، خفت و دردهای دیگر. سرما از حد گذشت و رقیه با جسمی نگون سایه و نگون چهره بر زمین افتاد.)

در نظر فدوی «زن» سمبل مقاومت و پایداری است. شاعر برای تقویت روحیه شهامت و ایثار در جان مجاهدان و طنش فراوان از این نماد بهره می‌گیرد. وی در چکامه زیبای «حمزه» وطن خود را به زنی تشبیه می‌کند که ملتی مجاهد را به دنیا آورده است (الأعمال الشعرية الكاملة، ۱۹۹۳: ۴۱۸):

هَذِهِ الْأَرْضُ إِمْرَأَةٌ
فِي الْأَخَادِيدِ وَالْأَرْحَامِ
سِرُّ الْخَصْبِ وَاجِدٌ
قُوَّةُ السِّرِّ الَّتِي تُنْبِتُ نَخْلًا وَسَنَايِلَ
تُنْبِتُ الشَّعْبَ الْمُقَاتِلَ

(این سرزمین هم‌چون زنی در درون شکاف‌ها و رحم‌هاست. راز باروری یکی است؛ قدرت این راز است که نخل‌ها، خوشه‌های گندم و ملتی مبارز را به بار می‌آورد.)

به طور کلی در آثار فدوی زن به عنوان نماد شجاعت و استقامت به کار رفته است. شاعر در قصیده «الفدائی و الأرض» در قالب گفتگویی میان شهید «مازن ابوغزاله» و مادرش تصویر زنی شجاع را به نمایش می‌گذارد که با افتخار فرزندش را به مسلح عشق و ایثار و نبرد با اهریمنان فرومایه روانه می‌سازد (همان، ۳۹۰):

يا ولدی اِذْهَبْ!

وَ حَوَّطْتَهُ اُمُّهُ بِسُورَتِي قُرْآنِ

اِذْهَبْ!

وَ عَوَّدْتَهُ بِاسْمِ اللّٰهِ وَ الْفِرْقَانِ

(فرزندم برو! و مادر او را با دو سوره از قرآن بدرقه کرد. برو! و با نام خداوند و قرآن برایش دعا

کرد.)

وی هم‌چنین در قصیده دیگری شجاعت «منتهی حورانی»، دختر دانشجوی شهید را می‌ستاید و تأکید می‌کند که سختی اسارت ذره‌ای از امید و شهامت او نکاسته است. شاعر در این چکامه پیراهن «منتهی» را نمادی از پرچم سرافراز فلسطین می‌داند و «شهید» را الگویی برای زنان آزاده دنیا از هر کیش و آیینی قرار می‌دهد (همان، ۴۳۵):

وَ يَوْمَ الْحَبِيبَةِ فِي الْأَسْرِ ..

تَفَتَّحَ مَرْبُوبُهَا فِي الصَّبَاحِ

شَقَائِقَ حُمْرًا وَ بَاقَاتِ وَرْدِ

وَ رَفَرَفَ مَرْبُوبُهَا رَابِعَهُ

فِي صُفُوفِ الْمَدَارِسِ

ظَلَّ فِي الضَّفَّةِ الْمَشْرَبَةِ

فَوْقَ سَطُوحِ الْمَنَازِلِ

فَوْقَ رُفُوفِ الدَّكَائِنِ

مَسَاجِدِهَا وَ الْكِنَائِسِ

نگاه نمادین به زن در شعر معاصر فلسطین ۱۰۵

(روزی که محبوبه در اسارت بود ... لباس بیچه‌گانه‌اش بامدادان از لاله‌های سرخ و دسته‌های گل شکوفا شد. پیش‌بند دامنش هم‌چون پرچمی در کلاس‌های مدرسه به اهتزاز در می‌آید و تا کرانه‌های دوردست، بر فراز سقف خانه‌ها، بالای قفسه‌های دکان‌ها، روی مساجد و کلیساها سایه می‌افکند.)

نگاه نمادین به زن در شعر ابوسلمی

عبدالکریم کرمی معروف به ابوسلمی، در سال ۱۹۰۷ در طولکرم و در خانواده‌ای فرهیخته و آزادی‌خواه دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در طولکرم و دمشق سپری کرد. آنگاه در رشته حقوق دانشگاه قدس به تحصیل پرداخت. وی پس از اشغال فلسطین در ۱۹۴۸ به دمشق مهاجرت کرد و افزون بر فعالیت‌های مستمر سیاسی به حرفه تدریس و وکالت نیز مشغول شد. ابوسلمی در سال ۱۹۶۴ ریاست یکی از بخش‌های وزارت تبلیغات سوریه را برعهده گرفت و به عضویت شورای ادبیات آن کشور درآمد. هم‌زمان با تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) به آن پیوست و از سوی این سازمان در کنفرانس‌های متعددی شرکت کرد. او هم‌چنین تا پایان عمر در شورای ملی فلسطین عضویت داشت. ابوسلمی سرانجام در ۱۱ اکتبر ۱۹۸۰ در واشنگتن دیده از جهان فرو بست. پیکر این شاعر نامدار فلسطینی به دمشق منتقل و در مقبره شهداء واقع در اردوگاه یرموک به خاک سپرده شد (ملاابراهیمی، درآمدی بر شعر ابوسلمی، ۱۳۸۹: ۱۳ به بعد). آثار ابوسلمی عبارتند از: احمد شاکر کرمی، مختارات من آثاره (دمشق، ۱۹۶۴)؛ أغانی الأطفال (دمشق، ۱۹۶۴)؛ أغنیات بلادی (دمشق، ۱۹۵۹)؛ شیخ سعید کرمی (دمشق، ۱۹۷۳)؛ کفاح عرب فلسطین (دمشق، ۱۹۶۴)؛ المشرّد (دمشق، ۱۹۵۳)؛ من فلسطین ریشتی (بیروت، ۱۹۷۱).

نگاه ابوسلمی به زن پیش از اشغال فلسطین با پس از اشغال این سرزمین کاملاً متفاوت است. پیش از اشغال غزل حجم قابل توجهی از شعر ابوسلمی را به خود اختصاص می‌دهد. مضمون غزل‌هایش در این برهه از زمان، یاد محبوبه، توصیف محاسن او و شرح درد و رنج و دل‌نگرانی‌های شاعر است. هرچند وی پیش از ۱۹۴۸ زن جسمانی را محور اصلی چکامه‌های عاشقانه خود قرار می‌داد، اما پس از اشغال از زن به عنوان نمادی برای بیان احساسات و شیفتگی خود در قبال وطن اشغالی بهره جست. از این رو غزل‌های ابوسلمی سپس از وقوع فاجعه اشغال شکل دیگری به خود گرفت. هرچند در این دوره نیز مطلع قصاید وی با تغزل شروع شده‌اند، ولی در پایان به غزلی ملی‌گرایانه تبدیل

می‌شوند. به عبارت دیگر محبوبه در نزد او همان سرزمین فلسطین و میهن اشغالی است که شاعر در وصف زیبایی‌هایش نغمه سرایی می‌کند (الموسوعه الفلستینیه، ج ۴، ۲۵۰):

رِيحُهَا فِي كُلِّ وَادِي حُسْنُهَا لِلْعَيْنِ بَادِي

(بوی خوش میهنم در هر وادی پراکنده شده و زیبایی‌هایش در برابر دیدگان خودنمایی می‌کند.)

رایج‌ترین نمادی که در اشعار ابوسلمی به چشم می‌خورد و از سرزمین «فلسطین» حکایت دارد،

همان تصویر سنتی معشوقی است که از عاشق خود دور افتاده و از وصال او محروم گشته است (یوسف، ۱۹۷۷: ۲۶):

لَمْ تُبْقِ ذِكْرَاكِ غَيْرُ بَقِيَّةٍ وَ بَقِيَّةُ الذِّكْرِ تَهْيِجُ وَلَوْ عَى

(یاد تو، تنها رمقی در جانم باقی گذاشته است و تداعی این خاطرات، اشتیاق مرا فزون‌تر

می‌کند.)

با بررسی غزلیات ابوسلمی به ویژه ابیاتی که پس از وقوع فاجعه ۱۹۴۸ سروده است، درمی‌یابیم

که او نیز در غزلیاتش تصاویر برگرفته از محبوب را با جلوه‌های زیبای وطن درآمیخته و از این

امتزاج صحنه‌های جذاب و سحرانگیزی آفریده که حکایت از شور و عشق ملی سراینده‌اش دارد. در

حقیقت عشق به زیبارویان در نزد ابوسلمی به ویژه پس از فاجعه اشغال جای خود را به حنین و

اشتیاق به وطن داد (بیلتو، ۱۷۷):

حَبِيبِي اِلَى مَتَى البُعْدُ البُعْدُ فِي عُرْفِ الهَوَى صَدُّ

أَقْفَرَتِ الرُّوْحَ بَعْدَ النَّوَى وَ مَا نَمَى الرِّيحَانُ وَالْوَرْدُ

وَ لَا رَوَى عَنكَ النَّسِيمُ الشَّدَا فَهُوَ وَرَاءَ الْاِفْئَقِ مُتَمَدِّدُ

قَلْبِي يُنَاجِيكَ وَ لَا مِنْ صَدَى وَ لَا سَلَامٌ مِنْكَ وَ لَا رَدُّ

لَا هِيَّةَ عَنهُ وَ عَن خَفِيقِهِ يُرْضِيكَ اِنْ يَبْكِي وَ لَا يَشْتَدُّ

كَيْفَ تَنَامِيْنَ وَ لَيْلِي ضَنِي يَمَالُ لَيْلِي الْهَمُّ وَالسَّهْدُ

وَ كَيْفَ يَحِلُّو الْعُمُرُ اِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ شَفَاتِيكَ اِعْتَصَرَ الشَّهْدُ

جِسْمُكَ صَاغَ النَّوْرُ اَعْطَافَهُ مِنْ فِتْنَةٍ لَيْسَ لَهَا حَاخِدُ

مَتَى تَعُوْدِيْنَ وَ نَعْفُو مَعَا لَيْسَ لَنَا غَيْرَ الهَوَى مَهْدُ

نگاه نمادین به زن در شعر معاصر فلسطین ۱۰۷

وَفَوْقَنَا بِالسَّحَرِ مَسْجُودَةٌ وَ الْحَلْمُ وَ النَّجْمُ ————— وَ لَنَا بُرْدٌ

(محبوب من تا چه زمان، جدایی ادامه خواهد داشت؟ فراق در قانون عاشقی، چون سد و مانعی محسوب می‌شود. بوستان سبز و خرم پس از جدایی به بیابانی خشک و بی‌آب و علف تبدیل شد و گل و ریحان در آن نروید. نسیم از جانب تو رایحه خوشی را نیاورد، در حالی که تا افق‌های بی‌کران، امتداد یافته است. دلم با تو نجوا می‌کند. ولی هیچ سلام، پژواک و پاسخی از سوی تو نمی‌شنود. از تپش باز می‌ایستد. رضایت تو در گریه او و آواز نسرودنش است. چگونه به خواب می‌روی، در حالی که من در طول شب خسته شده‌ام و غم و اندوه و بیدار خوابی مرا فرا گرفته است. چگونه عمر شیرین خواهد شد، در صورتی که من از لبانت شاهد شیرینی را نفشرده‌ام. از جسم تو نور می‌تابد و افسونگری تو حد و مرزی ندارد. چه زمان باز می‌گرددی تا در کنار هم بیارامیم. جز عشق گهواره‌ای نداریم. سحر بر بالین ما جامه‌ای از خوشبختی، رؤیا و نجوا بافته است.)

در چکامه‌هایی که ابوسلمی پس از اشغال سروده، عشق به زن هم‌چون ستاره‌ای است که در کهکشان وطن به گردش در می‌آید. نه تنها در این دوره از شدت نغمه‌های عاشقانه ملی او کاسته نشد، بلکه «زن» هم‌چنان به عنوان هم‌رزم او در پیکار و مبارزه برای آزادی وطن باقی ماند. گویا «زن» دنیای سحرانگیز و سرچشمه الهام‌بخش شاعر است که او را در پیمودن مسیر مبارزه و هموار ساختن سختی‌های جهاد همراهی می‌کند (ملابراهیمی، درآمدی بر شعر ابوسلمی، ۱۳۸۹: ۹۵). ابوسلمی در حقیقت شیفته عشق و جمال است؛ آن هم نه عشق مجازی بلکه عشق به سرزمین مادری که سراسر وجودش را آکنده و با گوشت و خونس درآمیخته است. از این روست که می‌بینیم او حتی در دوران میانسالی نیز با بیانی زیبا و دلنشین از جمال دلربای محبوبش [فلسطین] سخن به میان می‌آورد (سوافیری، ۱۴۵):

تُسَائِلُ كَيْفَ عَرَفْتَ النَّسِيبَ وَ مِمَّنْ تَعَلَّمْتَ شِعْرَ الْغَزَلِ
تَعَلَّمْتَهُ مِنْ شَذَا وَجَنَّتِيكَ إِذَا مَا تَفْتَحُ زَهْرَ الْأَمَلِ

(از خود می‌پرسی من چگونه با عشق و نسیب آشنا شدم و از چه کسی شعر غزل را آموختم. آن را از کسی آموختم، که به هنگام تبسم از بوی خوش گونه‌هایش، غنچه‌ آرزوها شکفته می‌شد.)

هر چند ابوسلمی در این ابیات و نیز ابیات مشابه دیگر از اوصاف ظاهری زن و جوهره اصلی غزل سود جسته، ولی با توجه به زمان سرایش این آثار می‌توان آن‌ها را نمادی از عشق به میهن و سرزمین فلسطین دانست. بنابراین زن [فلسطین] همواره سرچشمه زندگی و منبع الهام اشعار ابوسلمی بوده و شاعر ماهرانه عواطف و احساسات خود را به پای او ریخته است (خلف، ۱۵۳). مسلماً شعری که از این عشق نشئت می‌گیرد، رنگین، پر ایقاع، زنده و پرتحرک و تپنده خواهد بود که لطافت، زیبایی و دلنشینی از مهمترین ویژگی‌های آن به شمار می‌رود. این اوصافی که برשמردیم، ابراهیم مازنی را واداشت تا درباره شعر عاشقانه ابوسلمی این‌چنین بگوید: «ابوسلمی در سراسر زندگی‌اش در دریای عشق و محبت فلسطین غرق شده بود. کمتر اتفاق می‌افتاد که وی برای توجه به اشیای دیگر، عشق به میهن را در آثارش فرو نهد» (فار، ۱۳۸۵: ۱۱۸). شاید این دو بیت بهترین گواه بر اثبات ادعای مازنی باشد و مفهوم عشق را در نزد ابوسلمی به صراحت تبیین سازد (بیلتنو، ۱۷۰):

لولا هوانا، لم یبُح بالشَّذا و لا عفا طیباً علی مفرق
لولا هوانا، لم تحف الرُّبى و المرج لم یزهر و لم یعیق

(اگر عشق ما [به میهن] نبود، بوی خوش پراکنده نمی‌شد و با آرامش خاطر، سر بر بالین عشق نمی‌گذاشت. اگر عشق ما نبود، گل‌ها در دشت‌ها و مرغزارها نمی‌روید و عطر افشانی نمی‌کرد.) چنان‌چه از ابیات بالا برمی‌آید، نگاه ابوسلمی به عشق، نگاه ژرف انسانی است و شاعر به خوبی از تأثیر عمیق عنصر عشق بر جان‌ها و جادوی جمال و زیبایی در قلب‌ها آگاهی دارد (یاغی، ۲۴۸). از آن‌چه گذشت می‌توان غزل‌های ابوسلمی را به دو بخش عمده تقسیم کرد:

۱- غزل وجدانی (عاشقانه) که از نظر مخاطب قرار دادن محبوبه و آراستن او با صفاتی نیکوی انسانی به غزل عذری شباهت دارد. شاعر عمدتاً این نوع غزل‌ها و اشعار عاشقانه را پیش از اشغال فلسطین سروده است. باید گفت که شعراء عذری به عشق افلاطونی عقیف خود در اشعارشان تغزل می‌کردند. آنان به محض ذکر نام محبوبه، به بیان حالات درونی و توصیف احساسات و عواطف خود می‌پرداختند و از وعده‌های وفا نشده، شکوه سر می‌دادند. با این همه عفت و صداقت در گفتارشان موج می‌زند. تمام ویژگی‌های غزل عذری از عاطفه‌ای صادقانه گرفته تا تحمل آلام و دردها و وفاداری به محبوبه، در اشعار ابوسلمی نیز تجلی می‌یابد.

نگاه نمادین به زن در شعر معاصر فلسطین ۱۰۹

۲- غزل‌های نمادین و ملی‌گرایانه که شاعر در آن‌ها ماهرانه عشق به محبوبه را با عشق به میهن درآمیخته است. این نوع غزل پس از فاجعه اشغال در شعر ابوسلمی کاربرد دارد. او در این اشعار عاشقانه به طور شفاف و صریح از آلام، سوز و گداز درونی، تلخی‌ها و ناکامی‌هایش در برابر عشق به میهن خود سخن به میان می‌آورد.

در یک کلام باید گفت که دایرهٔ عواطف ابوسلمی پس از وقوع فاجعه اشغال ابعاد نوینی به خود می‌گیرد. در این مرحله، «زن نمادین» که همواره قلب، جان و روح شاعر را تسخیر کرده، به رفیق راه مبارزه و پیکار او بدل می‌شود. در نتیجه شاعر توازنی شگفت میان عشق به محبوبه و عشق به میهن برقرار می‌کند؛ از این رهگذر عشقی پاک و آسمانی زاده می‌شود و احساسات و عواطف خروشان وی در آن جریان می‌یابد. از این رو غزل‌های ابوسلمی پس از اشغال به دوگانگی (وطن - زن) متصف شده است. به کارگیری رمز در شعر او نمودی پر رنگ و شفاف دارد. در این دوره عشق ابوسلمی جلوه‌ای ملی و میهنی می‌یابد و شاید دیگر شاعران سرزمین‌های اشغالی این شیوه تعبیر و بیان احساس را از ابوسلمی آموخته باشند (فار، ۱۳۸۵: ۱۳۱):

يَسْمَعُ الْقَلْبُ أَغْنِيَاتِ هَوَى
لَوْلَاكَ لَمْ يَبْقَ مِنْ رَمَقِ
بِرُؤْي لَمَيْنِكَ عِنْدَ خَفَقَتِهِ
تَارِيخَ حُبِّي وَ الدَّمْعِ وَ الأَرْقِ
الْعُمُرُ مِثْلُ الرَّبِيعِ فِي وَطَنِي
لَا تُقَطِّعِيهِ بِالْهَجْرِ وَ الحَنَقِ

(قلب من سروده‌های عشق را در گوش تو زمزمه می‌کند. اگر تو نبودی برای من رمقی باقی نمی‌ماند. قلبم هنگام تپش برای چشمان تو تاریخ عشق، اشک و شب بیداری را روایت می‌کند. عمر من چون بهار وطنم می‌باشد. آن‌را با دوری و خشم پاره پاره مکن.)

در این ابیات رابطهٔ تشبیه میان محبوبه و وطن کاملاً مشهود است. اما گاه این ارتباط به سبب امتزاج شدید میان محبوبه و وطن چندان مخفی است که تبیین و تفسیر آن کار دشواری به نظر می‌رسد (خطیب، ۱۹۸۷: ۱۸۱):

وَ كَيْفَ أَنَسَاكَ وَ أَنْتِ التِّي
أَحْبَبْتُ فَيْكَ الشَّعْبَ وَ الْوَطَنَا

(چگونه فراموشت کنم در حالی که تو کسی هستی که ملت و وطن را به خاطر تو دوست دارم.) با گذشت زمان تصویر محبوبه شاعر [سیمای فلسطین] آن چنان ذهن و خیال او را آکنده می‌سازد که آرام و قرار را از کف می‌دهد. وطن برای ابوسلمی تصویرگر همان معشوقه دست نیافتنی است که شاعر همواره در انتظار بازگشت او به سر می‌برد (بیلتو، ۱۸۲).

مَنْ يَحْيِي عَنَّا التُّرَابَ الْخَصِيْبَا وَ يُنَاجِي بَعْدَ الْفِرَاقِ الْحَيِيْبَا
يا فِلَسْطِيْنَ كَيْفَ اهْتَفَ وَالْقَلْبُ يُنَادِي وَ لَا يُلَاقِي مُجِيْبَا

(چه کسی سلام ما را به این خاک حاصلخیز می‌رساند که پس از فراق محبوب با ما به نجوا نشسته است. ای فلسطین چه سان فریاد برآورم. در حالی که قلب ندا می‌دهد، اما پاسخی دریافت نمی‌کند.)

در نتیجه سراینده چاره‌ای جز بیان زیبایی‌های وطن آن‌هم با استمداد از اوصاف زنانه در خود نمی‌یابد و آن را با سحرانگیز واژگان می‌ستاید (صدوق، ۵۳):

عَلَى شَفْتَيْكَ يَا سَمْرَاءُ أَخْبَارُ وَأَسْرَارُ
وَ كَيْفَ؟! وَ نَحْنُ فِي الْعَالَمِ يَا سَمْرَاءُ اشْعَارُ
عَلَيْهَا مِنْ لَطْفِ التَّشْرِيدِ وَالْأَدْمَعِ أَثَارُ
وَ قَدْ كَانَ لَنَا دُنْيَا وَ كَانَ الْمَجْدُ وَالْغَارُ
وَ نَحْنُ الْيَوْمَ لَا وَطْنَ وَ لَا أَهْلَ وَ لَا دَارُ

(ای سمراء! [وطن گندمگون] بر لبانت اخبار و اسراری نهفته است. ای سمراء! چگونه ممکن است ما در جهان اشعاری بسراییم؟ حال آن که شعله‌های سوزان آوارگی و اشک میهن‌مان را در کام خود فرو برده است. ما صاحب دنیایی بودیم. عظمت و غیرت از آن ما بود. اما امروز نه میهنی داریم و نه خانه و کاشانه‌ای.)

به گفته احسان عباس (معجم‌الباطین، ج ۶، ۲۷-۲۸) اگر به قصایدی که ابوسلمی پیش از فاجعه اشغال سروده است، نیک بنگریم، قطعاً نشانه‌های تحول ژرفی را در آن‌ها خواهیم دید. شعر او در این برهه از زمان به دو بخش عمده تقسیم می‌شود؛ بخشی در ستایش فلسطین و بخشی دیگر در توصیف محبوبه است. بخش دوم حجم فراوانی از سروده‌های شاعر را به خود اختصاص می‌دهد و

نشانه‌های آن حتی تا پس از اشغال فلسطین در شعرش دوام می‌یابد. با این تفاوت که در این دوره آنچنان حزن و اندوه بر آثارش سایه افکنده که می‌توان گفت سوز و گداز و درد و اشتیاق ملی به موازات تغزل‌هایش حرکت کرده است. با این همه به رغم غلبه حزن و اندوه در برخی از آثار وی، گستره ایمان و آرزو با امید بازگشت به وطن بیش از هر چیز در ابیات شاعر وسعت می‌یابد (جیوسی، ج ۱، ۴۰۴-۴۰۵):

وَسَأَلْنِي الرَّفَاقُ اللِّقَاءَ	وَهَلْ مِنْ عَوْدَةٍ بَعْدَ الْغِيَابِ
أَجَلٌ سَقْبَلُ الثُّرْبِ الْمُنْدَى	وَفَوْقَ شَفَاهِنَا حُمْرُ الرِّغَابِ
غَدًا سَعَوْدٌ وَالْأَجِيَالُ تَصْغَى	إِلَى وَقَعِ الْخُطَا عِنْدَ الْإِيَابِ
مَعَ الْأَمْلِ الْمَجْنُوحِ وَالْأَغَانِي	مَعَ النَّسْرِ الْمَحْلُوقِ وَالْعُقَابِ

(دوستان از من می‌پرسند آیا دیدار حاصل می‌گردد؟ آیا پس از غیبت امیدی به بازگشت است؟ بله! بر خاک نمناک وطن بوسه خواهیم زد، در حالی که بر لبان ما، آرزوهای گلگون نقش بسته است. نسل‌های آینده شاهد بازگشت ظفرمندانۀ ما به سرزمین‌مان خواهند بود و به صدای گام‌های‌مان در حین بازگشت گوش می‌سپارند. پیروزمندانۀ به میهن خواهیم گشت، در حالی که ترانه‌ها، آرزوهای دور و دراز، عقاب و کرکس‌های پرکشیده ما را همراهی خواهند کرد.)

به نظر می‌رسد از دلایلی که سبب شده ابوسلمی به امتزاج میان تغزل وطن و محبوبه بپردازد، شخصیت عاطفی و شرایط خاص سیاسی و اجتماعی زندگی او باشد که در عمق بخشیدن به این عاطفه نقش به‌سزایی داشت. شاعر در جایی می‌گوید: «عاطفه، روحیه پیکار و مبارزه را در جان انسان‌ها تقویت می‌کند. تجربه فلسطینی نوعی تجربه عاطفی عمیق است که به ناچار احساسات شاعر را به سوی افق‌های گسترده‌ای از جمله غزل رهنمون می‌سازد» (فار، ۱۳۸۵: ۱۳۷). ابوسلمی به سبب برخورداری از عاطفه جمال‌دوستی میان زیبایی‌های زنانه و وطن درمی‌آمیزد و بین آن دو رابطه معناداری برقرار می‌کند. افزون بر این شرایط بحرانی فلسطین پس از اشغال، شاعر را وامی‌دارد تا وطن را به تنهایی محور اشعار خود قرار دهد و هیچ‌گاه از تغزل به وطن و بیان جلوه‌های زیبای آن غفلت نرزد.

در هر حال ابوسلمی در دو فن شعر تغزلی و شعر ملی به خلق تصاویری بدیع دست زد، تا آن‌جا که می‌توان گفت محبتی که نزد او از عشق به زن سرچشمه می‌گرفت، بعدها به پای وطن ریخته

شد و به حنین و اشتیاق به وطن تبدیل گشت. در واقع غزل‌های متین و استوار ابوسلمی به مثابه بن‌مایه‌ها و سرچشمه‌ای ناب شعر او هستند که دیگر اشعارش حرارت و پویایی خود را از آن‌ها وام گرفته‌اند. به رغم آن‌که شاعر در دنیای رومان‌تیک و عاشقانه غرق بود، ولی همواره در اشعارش سوز و گداز زائدالوصفی به چشم می‌خورد. شور و اشتیاق، اشک و آه، حسرت و اندوه از مشخصات اصلی شعر ابوسلمی پس از اشغال فلسطین به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

وقتی به بررسی شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر فلسطین بپردازیم، درمی‌یابیم که هر چه فاصله زمانی شاعر از حادثه اشغال این سرزمین کمتر باشد و هر چه آرامش نسبی بیشتری بر فضای سیاسی و ادبی این مرز و بوم سایه افکند، امکان پرداختن به وصف معشوق حقیقی برای شاعران فراهم می‌آید. چندان‌که به وضوح این موضوع را در شعر پیش از اشغال ابوسلمی درمی‌یابیم. زیرا شرایط اجتماعی این مجال را به شاعر می‌دهد تا از توصیف مادی و حسی زن فروگذار نباشد و در توصیفات خود راه اغراق را پیش گیرد. از این رو ابوسلمی پیش از اشغال فلسطین غالباً چکامه‌های خود را با تغزل و نسیب به معشوق واقعی آغاز می‌کند و با تغزل به وطن پایان می‌دهد. او در نهایت چنان ماهرانه این دو مقوله را درهم می‌آمیزد که گاه تشخیص و تفکیک آن دو از یکدیگر مشکل به نظر می‌رسد.

اما بر عکس با حاکمیت جو خفقان و تهدید، شاعران به استفاده از رمز و نماد روی می‌آورند. بنابراین این از پرداختن به معشوق فیزیکی رو برمی‌تابند و آن را نمادی برای توصیف زیبایی‌های وطن اشغالی قرار می‌دهند. فدوی طوقان بارزترین نماینده این دسته از شعراست. او که در اوج فضای اشغال و ستمگری پا به عرصه شعر و ادب نهاد، حجم وسیعی از شعر خود را به وطن اختصاص داد و در این راه از نماد «زن» بهره جست. اما با توجه به جنسیت شاعر وی کمتر از وطن به عنوان معشوقه یاد می‌کند، بلکه بیشتر خطاب وی به وطن در غالب اوصاف مادرانه، زنانه یا خواهرانه است. قطعاً جنسیت وی در آفرینش اشعار حماسی پرسوز و گداز که از احساس و عواطف سرشاری برخوردار است، نقش به‌سزایی دارد. شاعر از تصویر زن به عنوان سمبل استقامت و پایداری بیش از دیگر شعرا استفاده می‌کند که چه بسا برای تشویق هم‌جنسان خود به مقاومت و ادامه مسیر مبارزه باشد.

منابع

- بكار، يوسف؛ فدوى، طوقان (۲۰۰۴) دراسة و مختارات، بيروت، دارالمناهل.
- بيلىو، غاده احمد (۱۹۸۷) ابوسلمى حياته و شعره، دمشق، دار طلاس.
- جيبوسى، سلمى خضراء (۱۹۹۷) موسوعة الادب الفلسطينى المعاصر، بيروت: المؤسسة العربية.
- خطيب، حسام (۱۹۸۷) ابوسلمى حياته و شعره، دمشق: دار طلاس، چاپ اول.
- خلف، على حسين (بى تا) ابوسلمى زيتونه فلسطين، بيروت: اتحاد العام للكتاب و الصحفيين الفلسطينيين.
- سوافبرى، كامل (۱۹۷۳) الاتجاهات الفنية فى الشعر الفلسطينى المعاصر، قاهره: مكتبه الانتجولو المصرىة.
- شفيعى كدكنى، محمدرضا (۱۳۵۹) شعر معاصر عرب، تهران: انتشارات توس.
- صدوق، راضى (۱۹۹۶) شعراء فلسطين فى القرن العشرين، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- طوقان، فدوى (۱۹۹۳) الأعمال الشعرية الكاملة، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- (۱۹۵۴) ديوان (الليل و الفرسان)، بيروت: دار العوده.
- (۱۹۵۷) ديوان (وحدى مع الأيام)، بيروت: دار الآداب.
- فار، محمدمصطفى (۱۹۸۵) الشاعر ابوسلمى اديباً و انساناً، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- ملاابراهيمى، عزت (۱۳۸۸) «بازتاب حادثه اشغال در شعر شاعران زن فلسطينى»، مجله زن در فرهنگ و هنر، شماره ۱.
- (۱۳۸۶) «تأثير جنگ شش روزه بر شعر معاصر فلسطين»، مجله انجمن ايرانى زبان و ادبيات عربى، شماره ۸.
- (۱۳۸۹) درآمدى بر شعر ابوسلمى، تهران: انتشارات اميد مجد، چاپ اول.
- (۱۳۸۹) گاهشمار رويداهاى تاريخ معاصر فلسطين، تهران: انتشارات اميد مجد، چاپ اول.
- معجم الباطين للشعراء العرب المعاصرين، كويت: مؤسسة جائزة عبدالعزيز سعود الباطين للابداع الشعرى، ۱۹۹۵م.
- الموسوعة الفلسطينيه، الدراسات الخاصه، بيروت: هيئة الموسوعة الفلسطينيه، ۱۹۹۰م.
- ياغى، عبدالرحمن (۱۹۸۳) فى الادب الفلسطينى الحديث قبل النكبة و بعدها، كويت: شركة كاظمه.